



غلبه علم مدرن بر ذهنیت جامعه علمی ما مانع از بازخوانی تاریخ علمی مان شده است

حجت الاسلام پارسانیا با بیان اینکه غلبه علم مدرن بر ذهنیت جامعه علمی ما مانع از بازخوانی تاریخ علمی خود ما شده است، گفت: یعنی نوعاً ما گذشته...

حجت الاسلام پارسانیا با بیان اینکه غلبه علم مدرن بر ذهنیت جامعه علمی ما مانع از بازخوانی تاریخ علمی خود ما شده است، گفت: یعنی نوعاً ما گذشته تاریخی خودمان را در حاشیه علم مدرن و با خطکش و معیار این علم می‌سنجیم. لذا به متفکرینی نیاز داریم که علم مدرن را عمیقاً بشناسند و به لایه‌ها و سطوح تاریخی علم خودمان نیز به طور عمیقی آشنا باشند تا از این زاویه به بازسازی نظریه‌ها بپردازند.

به گزارش خبرگزاری مهر، حجت الاسلام و المسلمین دکتر حمید پارسانیا، عضو شورایی عالی انقلاب فرهنگی و رئیس شورای تخصصی حوزوی این شورا در گفتگویی که از نظرتان می‌گذرد به تبیین شاخصه‌های علم جدید و بررسی آن در قبال علم سنتی جامعه ایرانی-اسلامی پرداخته است که متن گفتگو در پی می‌آید:

***: جناب پارسانیا لطفاً در رابطه با علم جدید و جایگاه این علم در جامعه ایرانی توضیح بفرمایید؟**

**** حجت الاسلام پارسانیا:** علم جدید بخشی از ذهنیت جامعه ما را با خود درگیر کرده و مرجعیت علم جدید در سازمان‌های علمی ما چه در آموزش عمومی و چه در آموزش عالی به صورتی در صدساله اخیر پذیرفته شده است. علم تاریخی و سنتی ما هم مرجعیت و هویت خودش را از دست داده و در حاشیه قرار گرفته است. ما در شرایطی قرار داریم که حتی دیگر تعریف علم را با رویکرد تاریخی و سنتی خودمان نمی‌بینیم و علم و مفهوم علم در حوزه فرهنگ عمومی ما با معنایی که در جامعه علمی و بخش‌های متأثر از علم مدرن به کار می‌رود متفاوت است. این حضور علم در فرهنگ ما حضوری جدی و مشهود بوده، نیازی به بحث ندارد.

***: علم جدید خود دارای ماهیتی غربی است، بفرمایید این ماهیت غربی چقدر توانسته است همسوی با جامعه ایرانی-اسلامی تعریف شود و اینکه اصلاً آیا علم جدید می‌تواند با جامعه ما همسو باشد؟**

****:** این یک پرسش جدی است که امروزه برای جامعه علمی ما مطرح می‌شود و پاسخ آن هم از سوی متفکرین و محققین ما دارد دنبال می‌شود. بدون شک ما در تعامل علم مدرن با زمینه‌های تاریخی و فرهنگی که داریم، وضعیت مطلوبی پیدا نکرده ایم و این جای بحث و پیگیری دارد که عقبه فرهنگی-تاریخی این علم چیست و با حمایتی که توانست در سده اخیر بر حاشیه و اریکه قدرت بنشیند، چه پیامدها و چیزهایی را با خودش آورد؟ بدون شک این علم از مبادی فرهنگی و متافیزیکی خودش اشراق شده است و به گونه‌ای مبانی فرهنگ خودش را منتقل کرده است. آیا نحوه ورود علم به این صورت نحوه مطلوبی بود؟ آیا ما گریزی از این داشتیم که با این علم مواجه نشویم و یک برخورد و مواجهه مطلوب به چه صورتی است؟ آیا ما می‌توانیم درهای علمی خود را به سوی علم جدید ببندیم یا اینکه رشد علمی جامعه ما و یا رشد علمی جامعه علمی در هر محیط و فرهنگ و تاریخی در یک تعامل فعال با فرآورده‌ها و دستاوردهای علمی جوامع دیگر است؟ آیا در این صد سال ما برخورد فعالی داشته ایم یا برخوردمان انفعالی بوده است؟ اگر انفعالی بود برای تغییر موضع از یک موضع انفعالی به موضعی فعال چه راه‌هایی را بایستی دارا باشیم؟ آیا ما مطلقاً برخورد انفعالی داشته ایم یا در برخی از بخش‌ها برخورد فعالی را داشته ایم و حرکت‌های مفید و مناسبی را دارا بوده‌ایم؟ اگر برخورد فعالی داشته ایم، این بخش‌ها چیست؟ نقاط قوت ما در تعامل با علم مدرن کدامند و از این میان کدام برای استفاده بیشتر مناسب‌تر هستند؟ همچنین نقاط فعالی که علم مدرن دارد و می‌تواند در یک تعامل اخذ شود، کدام است؟

***: ما دقیقاً به دنبال همین پاسخ‌ها هستیم. یک عده ورود روشنفکری و علم جدید در ایران را به عنوان غربزدگی می‌دانند و آن را غربزدگی محض می‌نامند. عده‌ای دیگر هم می‌گویند ورود علم جدید به ایران به نوعی ورودی هوشمندانه بوده است. نظر شما چیست؟**

****:** مسئله اصلی در نحوه ورود علم مدرن اینست که ما گفتگوی جدی‌ای میان علم تاریخی و سنتی خودمان با علم مدرن نداشته ایم و این به مناسبات و روابط سیاسی و اقتصادی که جهان غرب با جوامع غیرغربی به طور عام و با جوامع اسلامی و جامعه ایرانی به طور خاص داشته است باز می‌گردد. جامعه اسلامی و جامعه ایرانی در سده‌های مختلف با فرآورده‌های علمی فرهنگ‌ها و تاریخ‌های دیگر مواجهاتی داشته است، اما هیچ‌کدام از این مواجهات در رابطه‌ای اقتصادی-سیاسی و یک اینچنین مناسباتی که جهان غرب در تعامل با دیگر جهان‌ها به وجود آورده است، نبوده است.

ما در قرن سوم و چهارم، در مواجهه و برخورد، بسیار فعال عمل کرده ایم و جهان اسلام توانست با رویکرد فعال، مشارکت سازنده‌ای را برای تحول در این علوم داشته باشد. انتخاب گزینه‌های علمی و معرفتی آن کشورها متناسب با زمینه‌های

فرهنگی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی خودمان بود. در مواجهه با میراث یونان، آن بخشی از معرفت را برگزیدیم که هویتی عقلانی داشت و یک نهضت تحریر و آزادسازی معرفت عقلی شکل گرفت. تحریر نویسی به معنای آزاد کردن معرفت‌هایی بود که این معرفت‌ها در محیط خودش چندان هم آزاد نبود.

جهان یونان مجموعه گسترده‌ای از معارف را دارا بود که بخش غالب این معارف، معارف اساطیری بود. اما جهان اسلام به سوی این بخش از معرفت جهان یونان نرفت، بلکه عنصر عقلی معرفت در یونان را برگزید که همان عنصر مقتول در فرهنگ یونان بود. وقتی سقراط شوکران را می‌نوشد به جرم اینکه جوانان را منحرف می‌کند، در واقع به سبب عنصر عقل است که محکوم به قتل می‌شود. اما جهان اسلام دقیقاً به سراغ همین میراث عقلی یونان رفت و با آن مواجه فعالی داشت و با توجه به زمینه‌های متافیزیکی، آنها را بازشناسی و بازنویسی کرد. اما در دوران اخیر اصلاً مواجه به این گونه نبود و علم جدید در حاشیه اقتدار و سیاست جهان غرب وارد شده سازمان‌های رسمی ما را تصرف کرد. نتیجه آن شد که علم بومی ما رسمیت خودش را از دست داد و فرصت گفتگو بین سطوح مختلف معرفت علمی جهان اسلام، با معرفت‌های جدید به وجود نیامد. این مشکلی جدی بود که سبب شد ما دچار آسیب‌هایی شویم.

***: در این شرایط وقوع انقلاب اسلامی توانست چه پیام و تأثیری را به همراه بیاورد؟**

****:** فکر می‌کنم انقلاب اسلامی موضع انفعالی سیاسی جامعه ما در برابر جهان غرب را مقداری به هم زد و فرصت‌های جدیدی را برای بازخوانی علم به وجود آورد. بعد از انقلاب، اولین تحرک جدیدی که به عنوان انقلاب دوم مطرح شد، توجه به حوزه علم و معرفت علمی و نیاز جامعه برای یک انقلاب علمی بود. برخی از تئوری پردازان جوامع غربی هم با توجه به نسبتی که علم مدرن با اقتدار و حاکمیت جهان غرب دارد، وقتی این حرکت انقلاب اسلامی ایران را می‌دیدند، به این مسئله اذعان می‌کردند که نوید یک حرکت علمی- فرهنگی و تمدنی دیگری با این حرکت سیاسی داده می‌شود. در این سه دهه‌ای که از عمر انقلاب اسلامی گذشته است، نوعاً نخبگان و عالمان ما این دغدغه ذهنی و نظری را داشته‌اند که ظرفیت‌ها و زمینه‌های فرهنگی نظریات علمی که در آنسوی جهان شکل می‌گیرد را شناسایی کنند و اگر قرار باشد که این دانش‌ها مبتنی بر فرهنگ دینی، تاریخی و اسلامی ما بازسازی و بازخوانی شوند، چه مسیر، روش و رویکردهایی بایستی وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد روز به روز این دغدغه فعال‌تر شده و این پرسش‌ها عمیق‌تر شده است و فعالیت‌های خوبی برای یک رویکرد روشمندانه جهت تکریم و تدوین علوم متناسب با حوزه تاریخی و فرهنگی ما و یا حتی جهت بازخوانی گذشته علمی خود ما و ایجاد راه‌ها و روش‌هایی برای بازسازی علوم تاریخی‌مان شکل گرفته است و در محافل علمی مان مطرح می‌شود.

***: علم مطلوب به طور خاص شامل علوم انسانی و اجتماعی چگونه قابل دستیابی است؟**

****:** مواجهه ما با علم مدرن بایستی از یک صورت سطحی بیرون بیاید. ما نمی‌توانیم بین علوم پایه و علوم انسانی در علوم غربی تفکیک جدی‌ای را قائل شویم. اینها کاملاً هم‌آهنگ باهم راه رفته‌اند. این ارتباط بایستی کاملاً شناسایی شود. فکر نکنیم آن چیزی که در تاریخ، در فرهنگ‌های مختلف به صورت علم شکل گرفته‌اند، اینها یک هویت واحدی را دارند. معرفت علمی تجربی، یک معرفت گسسته از دانش‌های غیر تجربی بشری نیست. ما بایستی سعی کنیم شناسنامه علوم تجربی مدرن را اعم از علوم انسانی و علوم غیرانسانی، به طور دقیق بشناسیم و مبادی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی که درون آن وجود دارد را شناسایی کنیم.

علم در تعریف مدرن خودش یک هویت متافیزیکی دارد و نه یک هویت scientific و تجربی محض. علم مدرن مبادی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی دارد که این مبادی در فرهنگ و تمدن غرب گسترده است و مثل هوا از آن تنفس کرده و استفاده می‌برند. ما فکر نکنیم که این تئوری‌ها و نظریات تجربی فارغ از آنهاست. در یک مقطعی عالمان علوم تجربی و حتی عالمان علوم انسانی به فضایی که استنشاق می‌کردند توجهی نداشتند و آن را انکار می‌کردند. اما امروز خودشان به خوبی به این مسئله اذعان دارند. آن چیزی که آنها امروز علم می‌نامند، در محدوده علوم تجربی و آنچه science نامیده می‌شود، وجود دارد. آنها توجه دارند که عقلانیت مربوط به این علم که از آن با عنوان «عقلانیت ابزاری» یاد می‌کنند، کاملاً ریشه در سطوح دیگری از اندیشه و خردورزی جهان غرب دارد. دانش تجربی هویت خودش را از نوعی نگاه به انسان و جهان می‌بیند که در آن جهان را ماده خامی فرض می‌کند که در یک توالی و تناسب زمانی عمل کرده، منتظر آن ست تا توسط انسانی که قصد تصرف آن را دارد، شناخته و پیش‌بینی شود. آیا جهان یک ماده خامی است که در علیت تجربی صرفاً زمانی عمل می‌کند؟ یا یک موجود بصیر و سمیع و باهوشی است که گاه خاموش می‌شود و گاه فعال عمل می‌کند؟ بهرحال این مبادی نوعی رویکرد به انسان و جهان است که در توسعه علم مدرن مفروض بوده و در فرهنگ غرب پذیرفته شده است.

***: آیا اسلام و جهان اسلام به انسان اینگونه نگاهی دارد؟**

****:** البته در جهان اسلام آنچنان نیست که زمینه معرفت علمی و حتی دانشی که به تسخیر عالم و آبادانی پردازد وجود نداشته

باشد. به نظر من علم مدرن، خود از ذخیره ها و ظرفیتهایی که باور دینی در فرهنگ بشری به عالم ایجاد کرده است، استفاده نموده ولی این استفاده را برای یکسری اصول و مبادی اساسی که خودش مورد نظر داشته سوخت کرده است. ما باید این علم و زمینه های آن را بشناسیم و نوع متافیزیکی که این علم استفاده می کند را شناسایی کنیم. متأسفانه در بخشی از تاریخ علم ما که در حاشیه علم مدرن بوده است، به تبع تلقیناتی که در آنسوی جهان اعمال می شد، تصور بر این بود که علوم جزئی آنجا یک علوم کاملاً مطلق است که هویت و شناسنامه ندارد. ما باید از نگاه صرفاً تکنوکراتی و ابزاری به علم فراتر بیاوریم و لایه های عمیق تئوریک و نظری آنها را بشناسیم و در آن حوزه تصمیم بگیریم؛ بایستی ببینیم که اگر قرار باشد مبتنی بر هستی شناسی و انسان شناسی خود ما این نظریه ها بازخوانی شوند، چه نقدهای مبنایی را می توانیم داشته باشیم تا بتوانیم نظریات مطلوب را به دست بیاوریم.

***: آسیب و تهدیدی که علم مدرن با نفوذ خود در دستگاه های ما داشته است به نظر شما چه بوده است و چه راهکاری را برای آن پیشنهاد می کنید؟**

****:** یک نکته جدی این است که غلبه علم مدرن بر ذهنیت جامعه علمی ما مانع از بازخوانی تاریخ علمی خود ما هم شده است. یعنی نوعاً ما گذشته تاریخی خودمان را در حاشیه علم مدرن و با خط کش و معیار این علم می سنجیم. چیزی را هم که در این چارچوب نیست را از تاریخ علم بیرون می دانیم و به تاریخ تفکر و تاریخ اندیشه ملحق می کنیم. این یکی از موانع است.

ما برای اینکه تاریخ علم را در جهان اسلام بازخوانی کنیم، بایستی نگاهی فراتر از معنای مدرن علم داشته باشیم. حتی معنای علم را در درون زمینه تاریخی و فرهنگی جهان اسلام شناسایی کنیم و با آن معیارها بازخوانی کنیم و سپس نسبت به آن معیارهای کلان یک گفتگوی اساسی و بنیادی را با علم مدرن داشته باشیم. ما در سطوح پایین نمی توانیم بین علم مدرن و نیازها و دانش های خودمان ارتباط برقرار کنیم. ما به متفکرینی نیاز داریم که علم مدرن را عمیقاً بشناسند و به لایه ها و سطوح تاریخی علم خودمان به طور عمیقی آشنا باشند تا از این زاویه به بازسازی نظریه ها بپردازند. یک نگاه صرفاً کاربردی و تجربی، ضمن آنکه ما به مسائل روزمره خودمان نیز نیاز داریم و باید این نگاه را هم داشته باشیم. اما محدود کردن نگاه به این مسئله غفلت از بخش های هویتی، فرهنگی و سرنوشت ساز علم است. غفلت از تأثیری است که علم مدرن در حاشیه ورود خودش، در حوزه فرهنگ ما دارد. یعنی ناخودآگاه سطوح و لایه های فرهنگی خودش را به جامعه علمی منتقل می کند، بدون آنکه توجه داشته باشیم اینگونه تعاملی در حال رخ دادن است. وقتی که ندانیم چه حادثه ای در حال رخ دادن است، نمی توانیم آن را بشناسیم و وقتی که نشناسیم نمی توانیم نسبت به آن تصمیم آگاهانه ای بگیریم.